

بخش هفتم - روند انباشت سرمایه

فصل بیست و یکم: بازتولید ساده

پروژه تولید با هر شکل اجتماعی باید مستمرا بازتولید شود و مراحل مختلف این بازتولید تکرار گردد. هیچ جامعه ای قادر نیست به تولید ادامه دهد مگر آنکه بخشی از محصولاتش را به وسائل تولید تازه تبدیل نماید، این جامعه با فرض ثابت ماندن همه شرایط تنها وقتی قادر به حفظ ثروت موجود خود است که کل وسائل تولید مستهلک شده مرکب از ابزار کار، مواد خام و کمکی را با وسائل جدید جایگزین سازد. به این ترتیب چاره ای نیست جز آنکه هر سال سهم معینی از فرآورده های تولید به صورت ابزار و وسایل کار تهیه شود و به پویه تولید پیوندد. در سرمایه داری همان گونه که تولید ذاتا پروژه تولید ارزش اضافی است، بازتولید نیز ماهیتا بازتولید سرمایه به عنوان ارزش در حال خودافزایی است. حال اگر سرمایه دار این ارزش اضافه شده را به عنوان درآمد یا ثمر سرمایه پیش ریز شده خود تلقی کند، اگر آن را فقط صرف تأمین مایحتاج زندگی خویش کند، اگر این کار را در تمامی دوره های واگرد سرمایه اش انجام دهد و بالاخره اگر همه شرایط دیگر ثابت باقی ماند، در این صورت، با جمع بودن کل این مؤلفه ها، ما شاهد بازتولید ساده سرمایه خواهیم بود.

کارگر وقتی مزد می گیرد که نیروی کارش توسط سرمایه مصرف شده است. او هم ارزش نیروی کار خود را آفریده و هم اضافه ارزش تولید کرده است. حتی در همین بازتولید ساده سرمایه داری، مصرف نیروی کارش توسط سرمایه، یگانه ذخیره جاوید صندوقی شده است که بهای مایحتاج معیشتی خودش و رفاه، معیشت، عیش و نوش، سرمایه و ثروت سرمایه دار را مستمرا می آفریند و بازتولید می کند. اگر بهای نیروی کارش را دریافت می دارد، صرفا به این دلیل است که محصول کارش مستمرا و لاینقطع از وی دور و دورتر می گردد. سرمایه ای بالغ بر یک میلیون دلار را در نظر گیریم که عده ای کارگر را استثمار می کند و هر سال 200 هزار دلار اضافه ارزش نصیب مالک خود می سازد. از بازتولید ساده سخن می گوئیم و لاجرم فرض ما بر این است که تمامی این اضافه ارزش توسط سرمایه دار مصرف می شود. پنج سال می گذرد، سرمایه دار معادل کل سرمایه خود را صرف معیشت و رفاه و پس انداز و نوع اینها کرده است. اما یک میلیون دلار وی همچنان زنده و دست نخورده در ملکیت وی باقی است و هر سال 200 هزار دلار ارزش جدید به ارمغان می آرد. چه اتفاق افتاده است؟ پاسخ روشن است. اینکه او در شروع کار، سرمایه خود را از کجا آورده، عجالتا مورد بحث ما نیست. نکته بنیادی آنست که در همین بازتولید ساده، آنچه اینک او بعد از 5 دور واگرد سرمایه خود دار است حتی یک سنارش هم از آن خود وی نمی باشد. کل سرمایه روزش اضافه ارزشی است که کارگران تولید کرده اند و توسط او تصاحب گردیده است. سرمایه دار عین یک زالو شیره جان کارگر را مکیده است. کارگر از محصول کارش دورتر و دورتر شده است و حاصل کارش سرمایه زالیان و خون آشامان سرمایه دار شده است. فرض کنیم راستی راستی سرمایه اولیه یک میلیون دلاری سرمایه دار ملک خدادادی خودش بوده است!!! او بعد از چند دور واگرد سرمایه کل آن «انفال الهی»!!! را بلعیده و عیش و نوش کرده است. از آن به بعد هر چه دارد، کل سرمایه اش، بدون هیچ کم و کاست اضافه ارزش آفریده کارگران است. کارگر با قدرت قهر اقتصادی سرمایه از کارش دور و محصول کارش سرمایه شده است. مبدل به ارزشی گردیده که نیروی ارزش آفرین کارگر را تا قطره آخر می مکد، سرمایه می کند، یک قدرت قاهر بیگانه با کارگر می کند، مخلوق را خالق و خالق را زبون، مفلوک و ذلیل حاصل کار خویش می سازد. بالاتر گفتیم که در بازتولید ساده، کارگر هم ارزش نیروی کار خود را می آفریند و هم کل معاش، رفاه، امکانات زندگی و مال و منال سرمایه دار را تولید می نماید. حال اگر به جای یک سرمایه دار و یک کارگر، دو

طبقه سرمایه دار و کارگر یا کل پروسه تولید سرمایه داری را در مقیاس گسترده و اجتماعی اش مد نظر قرار دهیم، ماجرا اساساً متفاوت خواهد شد. در این وضعیت مشاهده خواهیم نمود که سرمایه دار در جریان تبدیل بخشی از سرمایه خویش به سرمایه متغیر یا بهای نیروی کار، با یک تیر دو هدف را نشانه می رود و می زند. او فقط اضافه ارزش حاصل استثمار کارگر را تصاحب نمی کند، حتی ارزش لازم یا دستمزد او را نیز ساز و کار سودافزایی خود می سازد. مزد تبدیل به مایحتاج معیشتی و وسائل زندگی می شود تا عضله، عصب، استخوان، خون، گوشت و مغز شود. همه این ها تار و پود نیروی کاری می گردند که نیاز حتمی پروسه ارزش افزایی سرمایه اند. به این ترتیب مصرف شخصی طبقه کارگر سوای تولید و بازتولید حیاتی ترین و ضروری ترین وسیله تولید برای سرمایه هیچ چیز دیگر نیست. این مصرف عملاً لحظه ای و رویه ای از پویه بازتولید سرمایه است. درست همان گونه که روغنکاری ماشین دقیقه ای از پروسه بازتولید سرمایه است. اینکه کارگر ظاهراً خورد و خوراک و نفس کشیدن و مصرف وسایل معاش را به دلخواه خود انجام می دهد هیچ تغییری در اساس ماجرا پدید نمی آرد. حیوان بارکش هم حتماً از خوردن غذا لذت می برد اما مالکش به او خوراک نمی دهد تا لذت برد، غذا می دهد فقط برای اینکه از او بار کشد.

بقا و بازتولید توده های طبقه کارگر در حد نیاز سرمایه و فقط در حدی که این طبقه زنده بماند، کار کند و استثمار شود حیاتی ترین شرط ارزش افزایی و ماندگاری سرمایه است. سرمایه دار و ایدئولوگ وی، اقتصاددان، هر دو تنها بخشی از مصرف شخصی کارگر را مولد می خوانند که برای زنده ماندن و ادامه استثمار شدن او لازم می باشد. اگر کارگر بیش از این به دست آرد از منظر سرمایه غیرمولد است. هر نوع افزایش مزد یا مصرف شخصی کارگر که با مصرف افزون تر نیروی کار وی توسط سرمایه و تولید سود انبوه تر همراه نباشد برای سرمایه از دست رفتن کار اضافی و سود است. سرمایه طبقه کارگر را جزء لاینفک و بخش متغیر خود می بیند. فقط از این منظر و به عنوان وسیله خودافزایی و خودگستری خود به آن نظر می اندازد. تولید سرمایه داری تولید سرمایه و بازتولید پروسه خودافزایی سرمایه است. کارگر در مرام، اندیشه و شناخت سرمایه، سوای همین نقش، هیچ موضوعیت دیگری ندارد. با ظهور و استقرار شیوه تولید کاپیتالیستی، مواجهه سرمایه دار و کارگر به عنوان خریدار و فروشنده کالای نیروی کار، دیگر به هیچ وجه امری تصادفی نیست. تپش قلب و ضربان نبض این شیوه تولید است. شیوه تولیدی که اکثریت قریب به اتفاق انسان ها یعنی طبقه کارگر را در نسل های متوالی، صرفاً به مثابه جزئی از سرمایه، وسیله ارزش افزایی سرمایه، ساز و برگ خودافزایی سرمایه، بازتولید می کند، تولید کنندگان سرمایه را لحظه به لحظه ژرف تر و سهمگین تر از کار خود جدا می سازد و از هستی ساقط می گرداند. در اینجا دیگر کارگر حتی پیش از آنکه خود را بفروشد ملک طلق سرمایه و سرمایه دار است. هیچ راهی سوای فروختن خویش ندارد، این فروش شرط زنده ماندن او است. تعلق اقتصادی وی به سرمایه با سه عمل مکرر و متناوب، فروختن خود، تغییر چهره ارباب و نوسانات قیمت نیروی کار در بازار، هم به وقوع می پیوندد و هم استتار می گردد. پروسه تولید سرمایه داری پروسه ای است که در آن نه فقط کالا، نه فقط ارزش اضافی تولید می شود، بلکه خود رابطه سرمایه، یعنی وجود سرمایه دار در یک سو و کارگر مزدی در سوی دیگر نیز تولید و بازتولید می شود.

فصل بیست و دوم: تبدیل اضافه ارزش به سرمایه

1- تولید سرمایه داری در مقیاس گسترش یابنده، تحول مالکیت تولید کالائی به مالکیت سرمایه داری
تبدیل اضافه ارزش به سرمایه انباشت خوانده می شود. به صد سال پیش، سالهای شروع رشد سرمایه داری در ایران برگردیم و به یک سرمایه 10 هزار تومانی چشم دوزیم. سرمایه دار صاحب یک تولیدی لباس است، 9000 تومانش

را صرف خرید چرخ خیاطی، قیچی، پارچه، نخ، اطو یا بخش ثابت سرمایه نموده و 1000 تومان مابقی را به دستمزد کارگران یا بخش متغیر سرمایه اختصاص داده است. کارگران کار می کنند و پس از یک فاصله زمانی چند ماهه مالک شرکت با محاسبه هزینه تولید، بهای فروش محصولات و همه دقایق حسابداری در می یابد که 10000 تومان سرمایه پیش ریز شده اولیه به 16000 تومان افزایش یافته است. کارگران 1000 تومان گرفته اند، 5000 تومان ارزش اضافی تسلیم سرمایه دار کرده اند و یک نرخ استثمار 600 درصدی را متحمل شده اند. سرمایه دار شاد و سرمست از کسب 5000 تومان اضافه ارزش، هزار تومانش را صرف زندگی، رفاه، عیش و عشرت خود می نماید و 4000 تومان دیگر را بر سرمایه 10 هزار تومانی پیشین می افزاید. او از این سرمایه الحاقی به طور مثال 3600 تومان را به بخش ثابت و 400 تومان را به بخش متغیر یا استخدام یک کارگر جدید تخصیص می دهد. این کار چند بار تکرار می گردد و نتیجه آن به طور واقعی این می شود که:

اول: سرمایه دار چندین برابر آنچه پیش ریز کرده بود به مصرف شخصی خود رسانده است و هر چه به صورت کارگاه، ماشین آلات، وسائل تولید، مواد خام یا در یک کلمه سرمایه وجود دارد، فقط محصول کار کارگرانی است که آنجا کار می کنند. سرمایه دار در طول این مدت حاصل کار یا کار اضافی عده ای کارگر را به تملک خود در آورده و بدون آنکه هیچ دیناری در قبال آن بپردازد، سرمایه خویش ساخته است.

دوم: خرید و فروش مستمر نیروی کار رویه بیرونی ماجرا است محتوای واقعی آن تملک مستمر کار عینیت یافته کارگر توسط سرمایه است. جوهر و عصاره مالکیت سرمایه داری نیز همین است. مالکیت در اینجا سوای تملک عظیم ترین بخش محصول کار یا کار اضافی طبقه کارگر هیچ معنای دیگری ندارد. این مالکیت برای سرمایه دار صرفاً تصاحب حاصل کار دیگران است و برای کارگر یگانه معنایش آنست که در سیطره این مناسبات به هیچ وجه نمی تواند مالک محصول کار خود باشد، بالعکس جدائی وی از کار و حاصل کارش، لحظه به لحظه، ژرف تر، سهمگین تر، هولناکتر و فاجعه بارتر می شود.

سوم: اقتصاد سیاسی بورژوازی، کل سرمایه داران، تمامی دولتمردان و همه نمایندگان فکری، سیاسی و ایدئولوگ سرمایه، این رابطه، همین رابطه خرید و فروش نیروی کار، این نمای بیرونی پروسه تصرف جنایتکارانه، سبعانه و قاهرانه کار و محصول کار کارگر توسط سرمایه و سرمایه دار را شالوده حق، آزادی، مدنیت، دموکراسی، انتخاب آزاد، حقوق بشر و ارزش های انسانی می بینند!!! محتوای کل آزادی، حقوق، رأی، تمدن، رفاه، جامعه مدنی آزاد بورژوازی دقیقاً این است و درست برپائی همین جهنم گند و خون و کشتار و سبعیت است که عالی ترین سطح انتظار و توقع تمامی جنبش های موسوم به دموکراسی طلبی و «آزادیخواهی» قرن بیستم و قرن جاری دنیا را تشکیل می داده است. کارگرانی که فریب این شعبده بازی ها را خورده اند و می خورند و طبقه خود را پیاده نظام زیون و مبتدل این جنبش ها نموده اند، باید بالاخره به خود آیند و از مرور این کارنامه بغایت تاریک، درس های رادیکال برای مبارزه طبقاتی جاری آموزند.

2 – وارونه پرداری اقتصاد سیاسی در باره بازتولید گسترده

اقتصاد سیاسی، انباشت را رسالت پرشکوه ملی می خواند!! ریشه عارف نمائی!! یا حذر اندیشمندان بورژوازی از تجمل پرستی!!، هم ظاهراً در همین جا قرار داشته است. آنها بر این باور بودند که باید از کاخسازی، گنج اندوزی یا باروآفرینی شکوهمندانه دوری جست و عظیم ترین سهم اضافه ارزش ها را سرمایه الحاقی کرد. اقتصاددانان در توصیف جلال «ملی» انباشت!! به گونه ابتذال آمیزی بر این وارونه پردازی هم پای می فشردند که گویا سرمایه الحاقی یکجا و تمام و کمال صرف دستمزد و به کار گرفتن کارگران مولد جدید می شود!! موضوعی که اسمیت و هم ریکاردو بر آن اصرار

داشتند. آنها حتی این را هم تعمق نمی کردند که سرمایه دار اضافه ارزش را فقط به بخش متغیر سرمایه یا دستمزد کارگران جدید اختصاص نمی دهد. او هر دو بخش ثابت و متغیر سرمایه اش را به نسبت ترکیب روز، افزایش می دهد.

3 - چگونگی تقسیم اضافه ارزش به سرمایه و درآمد

سرمایه دار کلا مستقل از اینکه مالک کارخانه، بانک، فروشگاه، حمل و نقل و هر بنگاه دیگر، یا دولتمرد، اقتصاددان، فیلسوف و نماینده فکری سرمایه باشد، در هر حال سوای تجسم سرمایه در قالب «آدمیزاد» چیزی دیگر نیست، خاصیت دیگری ندارد. مغز، شعور، احساس، عاطفه، ارزش های اجتماعی، اراده، فرهنگ و همه چیزش تولید سود و خودافزایی سرمایه از طریق جدا کردن انسانها از کار و محصول کار خود و ساقط نمودن تام و تمام آنها از هر گونه دخالت در سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش است. سرمایه دار چنین موجودی است و به اعتبار هویت طبقاتی خود، انسان ستیز و سد راه زندگی، حقوق، آزادی یا رشد آزاد انسانها است. از این که بگذریم هر میزان توسعه شیوه تولید سرمایه داری نیازمند آنست که سرمایه پیش ریز شده مستمرا افزایش یابد. جبر رقابت تک سرمایه دار را مجبور می کند تا از قوانین ذاتی سرمایه داری که به صورت قوانین جابرانه و قاهر بیرونی ظاهر می گردد تبعیت نماید، او تنها وقتی از عهده رقابت بر می آید که سرمایه خود را به طور بی وقفه گسترش دهد، برای این گسترش چاره ای ندارد جز آنکه بیشتر انباشت نماید. سرمایه دار حتی وجود خودش را برای انباشت می خواهد!! اینکه سرمایه داران به تقسیم اضافه ارزش ها میان مصارف شخصی و سرمایه الحاقی چه نگاهی داشته و چه راهی را پشت سر نهاده اند؟ موضوعی است که در ادوار مختلف انکشاف این شیوه تولید عین هم نبوده است. در مراحل آغازین، زمانی که هنوز حجم انباشت محدود، بارآوری کار نازل، تکنیک، تخصص و ابزار کار پائین و سودها به جویبارهای باریک می ماند، شعار قناعت و احتراز از تجمل به نفع سنگین سازی کفه انباشت عقل و هوش هر سرمایه داری را به خود قفل می کرد. با گذشت زمان، گسترش سرمایه داری، رشد بارآوری کار، عروج نرخ اضافه ارزش ها، طغیان سودها، پیش ریز کهکشانی سرمایه ها و دم کردن دنیا از تراکم سرمایه، دیگر نیاز به کاهش مصارف شخصی برای افزایش انباشت تا جایی که به سرمایه دار مربوط می شد، حدیث دل آزار تاریخ می شد، با این وجود انباشت و باز هم انباشت، عدم کفایت انباشت، نیاز به انباشت طغیان آمیزتر و در یک کلام افزایش بدون هیچ مهار سرمایه به عنوان امر ذاتی و هویت نمای شیوه تولید سرمایه داری سرکش تر و رعدآسا تر گشت. چیزی که جز این نمی توانست اتفاق افتد، طنز و قیح تاریخ است که طبقه سرمایه دار و اندیشمندان، اقتصاددانان و ایدئولوگهای بورژوا، همین انباشت کهکشانی سرمایه از جانب خویش را، عین ریاضت کشی قناعت پیشگی عارفانه انسانی طبقه خود برای انجام رسالت «ملی» می خوانند!! عربده می کشند که سیل عظیم سودها را به جای آنکه صرف عیش و عشرت و خوشگذرانی و رفاه کنند، سرمایه می نمایند و راهی حوزه انباشت می سازند و راستی، راستی این کار را انجام می دهند تا خدمتگزار بشریت باشند!!! صنعت ملی برپای می دارند!!! تا باعث آبادی میهن اجدادی گردند!!! ترهات چندش آور مالامال از وقاحت، تعفن و شناختی که سلاخی ددمنشانه شعور انسان را مکمل سلاخی گوشت، پوست، خون و استخوان او کرده است. چند قرن است که طبقه کارگر جهانی علیه این خز عبلات، علیه پایه مادی این وارونه بافی ها، علیه شالوده وجودی انباشت سرمایه، علیه نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی مبتنی بر این انباشت می جنگد، هر جرعه معاش، آزادی، حق و زنده ماندن خویش را در گرو طوفانی شدن این جنگ دیده است. اعلام داشته است که ریال، ریال سرمایه موجود دنیا محصول مستقیم کار اوست، فریاد زده است که این حاصل کار به جای آنکه مایه معاش، رفاه، آزادی، بی نیازی، قدرت و رشد آزاد او شود، شالوده فقر، گرسنگی، تشدید وحشیانه استثمار، فرودستی و ذلتش گردیده است. اما مالکان و حاکمان سرمایه همچنان بر طبل همان ترهات می کوبند.

4 - عوامل مستقل از تقسیم اضافه ارزش به درآمد و سرمایه که در تعیین میزان انباشت نقش دارند.

اگر نسبت تقسیم اضافه ارزش به درآمد و سرمایه معین باشد، پیداست که حجم انباشت تابع میزان **مطلق** ارزش اضافی خواهد بود. اگر 80 درصد ارزش اضافی تولید شده، سرمایه الحاقی می‌گردد، با افزایش حجم اضافه ارزش ها، سهم انباشت نیز به همان اندازه افزونتر می‌گردد. معنای مستقیم این حکم در عین حال آنست که تمامی عوامل تأثیرگذار در بالا بردن حجم اضافه ارزش ها، نقش خاص خود را در توسعه انباشت هم ایفا می‌کنند و بالاخره اینکه برای بررسی فراز و فرود پویه انباشت باید به سراغ همین عوامل رفت. پس به توضیح آنها پردازیم.

اول - شدت استثمار نیروی کار: نرخ ارزش اضافی تابع شدت استثمار است. اقتصاد سیاسی اصرار دارد که تأثیر بارآوری کار و فشار شدت استثمار بر نرخ انباشت را یکی جلوه دهد و تمایزات اساسی آنها را پنهان دارد. به بیان دیگر می‌کوشد و انمود کند که انباشت افزونتر ربطی به تشدید وحشیانه استثمار نیروی کار ندارد، بلکه حاصل بارآوری بیشتر کار است!! اصراری که عمیقاً گمراه‌ساز است. این درست است که مزد کارگر بهای مایحتاج معیشتی و «رفاهی» اوست اما شالوده کار سرمایه است که هزینه نیروی کار را به سوی صفر مطلق پیش راند. اینکه در این گذر تا کجا موفق می‌گردد موضوعی است که به مقاومت و توان پیکار طبقه کارگر مربوط است، ذات تولید سرمایه داری است که سبب معیشتی کارگر را صندوق ذخیره تأمین انباشت ببند و با تمامی قدرت برای سلاخی این سبب به نفع سنگین سازی حجم انباشت جنگ راه اندازد. اختلاف سطح دستمزدها در کشورها و مناطق مختلف دنیا گواه بسیار بارزی بر عزم استوار سرمایه برای به صفر رساندن بهای نیروی کار و تشدید انفجار آمیز استثمار کارگر با هدف افزایش نرخ انباشت است. اگر کارگران گوشه ای از دنیا در قیاس با همزنجیران، مزد بیشتری می‌گیرند، مطلقاً به این خاطر نیست که طبقه سرمایه دار حق خورد و خوراک، پوشاک، سرپناه یا دارو و درمان و آموزش برای کارگران قائل بوده است!! بالعکس فقط به این دلیل است که نسل حاضر یا نسلهای قبلی توده کارگر توان تحمیل دستمزد بیشتر بر سرمایه و دولتش را داشته اند. در هر کجا که چنین نبوده است، سرمایه با هر سلاح ممکن، دیکتاتوری هار، فاشیسم، ناسیونالیسم، دولت دینی یا دموکراسی به سرکوب مبارزات کارگران پرداخته است، بهای نیروی کار و امکانات معیشتی آنان را قتل عام کرده است، شدت استثمار را به اوج برده است تا از این طریق به نیازهای نرخ انباشت پاسخ گوید.

دوم - درجه بارآوری کار اجتماعی: افزایش درجه بارآوری کار اجتماعی، افزایش کل محصول و لاجرم افزایش ارزش و اضافه ارزش موجود در آن را به دنبال دارد. این افزایش در همان حال که نرخ اضافه ارزش را بالا می‌برد، بهای نیروی کار یا بهای کالاهای معیشتی مورد نیاز برای بازتولید این نیرو را کاهش می‌دهد، در همین راستا سهمی از اضافه ارزش را که بناست صرف انباشت شود به گونه ای فاحش افزون می‌سازد.

سوم - رشد اختلاف میان سرمایه در حال مصرف و سرمایه به کار انداخته: می‌دانیم که سرمایه ثابت مرکب از دو بخش است. بخش استوار مانند ماشین آلات، ساختمان، تأسیسات و ابزاری که در هر چرخه تولید یا هر دور واگرد سرمایه، به کار انداخته می‌شوند، وارد پویه تولید می‌گردند اما فقط سهم نازلی از آنها حالت استهلاک پیدا می‌کند و در پروسه تولید مصرف می‌شود، کل مابقی دست نخورده و سالم باقی ماند. بخش دوم یا جزء گردشی سرمایه ثابت مرکب از مواد خام، کمکی و نوع اینها است که به طور کامل مصرف می‌شوند و تار و پود محصولات جدید را می‌سازند. تمرکز بحث ما در اینجا، در بررسی عوامل اثرگذار بر نرخ انباشت، دقیقاً روی بخش اول یا همان قسمت استوار سرمایه است. این بخش مثل کل سرمایه حاصل کار و استثمار طبقه کارگر است. محصول کار مصادره شده و تاراج گردیده ای که در عظیم ترین حجم و مقدار ارزشی وارد پروسه تولید می‌شود، به مصرف نمی‌رسد اما در تولید فرآورده های نو

نقشی مؤثر بازی می کند. این بخش برای شیوه تولید سرمایه داری و طبقه سرمایه دار شباهت بسیار زیادی به ذخائر و امکانات سرشار طبیعی مثل رودخانه و آبشار و معادن دارد که بدون هیچ هزینه و بها مورد بهره داری صاحبان سرمایه قرار می گیرد و آنان در قبال این بهره برداری هیچ ریالی هزینه نمی کنند. فرق بنیادی و هویتی بخش فیکس سرمایه با این منابع و ذخیره های عظیم طبیعت آنست که اولی محصول مستقیم کار و استثمار توده های کارگر است. نکته اساسی در اینجا تأثیر فاحشی است که همین بخش سرمایه بر توسعه هر چه بیشتر انباشت دارد. سرمایه ای که وارد پروسه تولید می شود اما در این پروسه مصرف نمی گردد در همان حال که هیچ ریالی ارزش جدید تولید نمی کند، اما به کارگیری آن توسط نیروی کار زنده بیشترین نقش را در بارآوری کار و افزایش محصول، در بالا بردن حاصل کار و تولید کارگر دارد. موجب رشد فزاینده اضافه ارزش ها می شود و سهم انباشت سرمایه از این ارزش اضافی ها را بسیار سنگین تر و عظیم تر می نماید.

5 – ابتدال تئوری دستمایه کار:

سرمایه کار اضافی کارگر است و از طریق تصاحب فزاینده این کار اضافی، رشد و گسترش می یابد، به همان گونه که دیدیم از تمامی مجاری، راهها و اهرمهای ممکن برای سرعت، وسعت، شتاب و شدت این رشد تلاش می کند. شدت استثمار نیروی کار را بالا می برد، تعرض به سطح معیشت و بهای نیروی کار کارگر را طغیان آمیز می کند، با افزایش بارآوری کار اجتماعی کفه کار اضافی و اضافه ارزش را حیرت انگیز سنگین می سازد، کلیه منابع طبیعی و ذخائر طبیعت را بدون هیچ بها در خدمت تولید اضافه ارزش انبوهتر به کار می گیرد، بخشی از سرمایه را که وارد پروسه تولید می شود اما مصرف نمی گردد، هر چه عظیم تر می کند و با این کار، با افزایش بارآوری کار، رود اضافه ارزشها را پرخروش تر می سازد، سرمایه در همه این حالات و به کمک تمامی این اهرمها انباشت را افزونتر و غول پیکرتر می نماید. همه این ها سرشت سرمایه است، با این وجود، اقتصاد سیاسی و نمایندگان کوردل و مسخ آن می کوشند تا سرمایه اجتماعی را به طور کلی و بخش متغیر آن را به صورت اخص پدیده های ثابت و ایستا تصویر کنند!!! وانمود نمایند که گویا جزء متغیر سرمایه کمیتی ثابت است!!! بخش مجزائی از ثروت اجتماعی است!!! مقداری کارمایه!!!، دستمایه!!! یا یک صندوق کار است!!! که چهاردیواری خاص خود را دارد، کارگر نیاز سرمایه را رفع می کند و در قبال رفع این نیاز مزدش را می گیرد، عصاره کلام اقتصاددانان کوردل از «بننتام» و «مالتوس» گرفته تا «میل» و «مک کولوخ» این است. دامنه تجر، شعورباختگی، بلاهت و جهل طبقاتی آنها نیز در حدی است که برای اثبات مدعای مبتذل خود حاضر به بستن چشم بر روی کل حقایق عریان دنیا هستند. ما تشریح کردیم که بخش متغیر سرمایه یگانه سرچشمه تولید کل سرمایه و بازتولید پروسه خودافزائی آن است. نسبت این بخش یا بهای نیروی کار طبقه کارگر به جزء ثابت سرمایه دائماً در حال تغییر است. هر چه بارآوری کار اجتماعی افزایش یابد وزن این بخش به طور نسبی کمتر می گردد. مقدار مطلق این بخش نیز مدام در نوسان است. شالوده کار سرمایه بر تنزل آن تا حد صفر به نفع سنگین سازی کفه انباشت استوار است. اینکه بهای نیروی کار تا چه حد از دستبرد بورژوازی مصون ماند، پرسشی است که پاسخ آن را قدرت پیکار توده کارگر تعیین می کند. سرشت سرمایه است که کارگر را از هر نوع دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خود جدا سازد. بر همین اساس هیچ حقی برای هیچ کارگری در عرصه اینکه چه سهمی از کوهساران کار و تولیدش به زندگی وی اختصاص یابد و بر سر مابقی چه آید قائل نیست و بالاخره اینکه بر خلاف دعوی بسیار ابتدال آمیز اقتصاددانان، سرمایه نه فقط کمیت ثابتی نیست بلکه به طور طغیان آمیز در حال افزایش است. منشأ این افزایش نیز صرفاً کار پرداخت نشده توده های کارگر است.

فصل بیست و سوم: قانون عام انباشت سرمایه داری

1 – یکسان ماندن ترکیب سرمایه، نیاز انباشت به نیروی کار بیشتر

منظور از ترکیب سرمایه، نسبت میان اجزاء ثابت و متغیر آن است. در این مورد، ابتدا با دو حالت رو به رو هستیم. **اول:** نسبت **بهای** مواد خام و وسائل تولید به **بهای** نیروی کار. **دوم:** نسبت حجم وسائل تولید با شمار کارگرانی که این وسائل را تبدیل به محصول می کنند. مارکس نسبت نخست را **ترکیب ارزشی** و دومی را **ترکیب فنی** نامیده است. او ترکیب ارزشی سرمایه را تا آنجا که ناشی از ترکیب فنی آنست، **ترکیب ارگانیک یا آلی** سرمایه می نامد و هر کجا که از ترکیب سرمایه سخن می گویند همین را مورد نظر دارد. سرمایه های مختلفی که در یک قلمرو تولیدی معین یا در کل جامعه پیش ریز می شوند ترکیبهای متفاوتی دارند. **متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه های یک حوزه را ترکیب آن حوزه و متوسط کل سرمایه های جامعه را ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی می خوانیم.**

اضافه ارزشی که به سرمایه الحاقی تبدیل می شود، میان هر دو جزء ثابت و متغیر سرمایه تقسیم می گردد. فرض کنیم که این تقسیم بر اساس ترکیب ارگانیک موجود سرمایه انجام گیرد و پروسه انباشت با همین روال تداوم یابد، به طور مثال اگر ترکیب حاضر سرمایه 80% و 20% است، سرمایه اضافه شده نوین نیز با همین نسبت پیش ریز شود. در چنین وضعی هر گاه سایر شرایط ثابت ماند، به دنبال دوره های مختلف و اگر سرمایه شاهد نیاز سرمایه داران به نیروی کار بیشتر خواهیم بود. رخدادی که خواست افزایش دستمزد از سوی کارگران را نیز در پی دارد. نکته آخر واقعیتی است که تاریخ مایه وحشت صاحبان سرمایه و بیشتر از آنها اکابر اقتصاد سیاسی بورژوازی بوده است. ابعاد دلهره اسمیت، ریکاردو و همانندان از آثار توسعه انباشت بر خواست کارگران برای مزد بیشتر در حدی بود که تا ورطه هذیان هم پیش رفتند. مثلاً ادعا کردند که سرمایه الحاقی همه اش مزد توده کارگر می گردد!! پیشینیان آن ها نیز به اندازه کافی در این زمینه حرص خورده و هشدار داده بودند. آیات و احادیثی با این فحوا که «الفقر فخری» فقط خاص پیغمبر اسلام نبوده است. علمای اقتصاد سیاسی بورژوازی نیز همواره در هراس از بالا رفتن مزد کارگران دست به نزول همین گونه آیات زده اند، «فقر منشأ کوشش و افزایش ثروت است»!!، «کارگران نباید سیر باشند زیرا عشق به کار را از دست می دهند»!! یا انبوه خزعبلات شیرانه دیگر در آثار اقتصادی آنان به اندازه کافی موج می زند. آنچه «اندیشمندان» علم اقتصاد و اخلاف امروزی آنها اصلاً درک نکرده و نمی کنند این است که سرمایه داری خود، در بند، بند وجودش، آتشفشان همه جا شعله ور فقر آفرینی و کانون طغیان عظیم ترین سونامی های گرسنگی برای میلیاردها کارگر دنیا است. نگرانی آنها از سیر شدن شکم کارگران مثل کل افکار، تئوری ها، دانش و کشفیات علمی آنها بیش از حد، چندان آور و نفرت انگیز است.

مزد در ماهیت خود متضمن آنست که کارگر با دریافت هر ریالش مقادیر انبوهی کار بدون هیچ مزد تحویل سرمایه دار دهد. نیاز به گفتن نیست که افزایش مزد نهایتاً، در بهترین و بالاترین حالت کاهش اندکی از کوه کارهای اضافی فاقد هر میزان دستمزد است. این کاهش نمی تواند هیچ خطری متوجه موجودیت سرمایه داری سازد. بالا رفتن مزد در سایه گسترش انباشت و صد البته با فرض آنکه این گسترش با نیاز سرمایه به نیروی کار افزون تر همراه باشد، یکی از دو حالات زیر را در پی می آرد. **1- بهای نیروی کار همچنان بالا می رود، به این دلیل که افزایش مزدها مزاحمتی برای توسعه انباشت ایجاد نمی کند. 2- قیمت نیروی کار افزایش می یابد، این افزایش انگیزه سودبری را کاهش و پروسه انباشت را دچار افت می کند، اما علت این افت یعنی نسبت میان سرمایه و نیروی کاری که استثمار می نماید هم دچار تغییر می گردد. تغییری که مبین کاهش نیاز سرمایه به نیروی کار است و مانع بالا رفتن سطح مزدها می گردد. محصل**

کلام اینکه پروسه تولید سرمایه داری با مکانیسم های درونی اش در این حوزه معین، موانع ایجاد شده بر سر راه انباشت را به حاشیه می راند. در حالت نخست، تنزل مطلق یا نسبی نمو نیروی کار، یا کاهش جمعیت کارگری نیست که باعث افزایش سرمایه شده است، بعکس رشد سرمایه است که نیروی کار مورد استثمار را ناکافی ساخته است. در حالت دوم نیز بالارفتن مطلق یا نسبی نیروی کار و ازدیاد جمعیت کارگری نیست که افت انباشت را در پی داشته است. بالعکس تقلیل سرمایه است که شمار موجود کارگران را بیش از میزان نیاز کرده است. به بیان دیگر نوسانات مطلق انباشت سرمایه است که نوسانات نسبی توده نیروی کار را باعث می گردد. دومی موجد اولی نمی باشد، به زبان ریاضی نرخ انباشت است که نقش متغیر را دارد و نرخ دستمزد تابع آن می گردد. آنچه در این میان مهم و قابل تأکید است آنست که نسبت میان سرمایه، انباشت و نرخ مزدها نهایتاً چیزی نیست سوای نسبت میان کار بدون هیچ مزدی که به سرمایه تبدیل می شود و کار با مزدی که برای راه انداختن و سودآور کردن این کار بدون بی مزد (سرمایه الحاقی) استثمار می شود. در اینجا سخن از نسبت میان دو کمیت متفاوت، یعنی سرمایه در یک سو و شمار کارگران در سوی دیگر به طور واقعی و در پایه ای ترین سطح، گفتگوی نسبت میان کار بدون هیچ مزد کارگران و کار با مزد آنان است. کار بدون مزدی که سرمایه طبقه سرمایه دار می گردد و کار با مزدی که توسط این کار بدون مزد یا سرمایه مورد استثمار واقع می شود. انسان اگر در عالم مذهب تحت سلطه آفریده های مغز خود است در شیوه تولید سرمایه داری تحت حاکمیت محصول دست خویش است.

2 – جزء متغیر سرمایه به صورت نسبی رو به کاهش می رود.

نکاتی که بالاتر گفته شد در باره شرایطی بود که ترکیب فنی سرمایه در آن ثابت می ماند. اما شیوه تولید سرمایه داری با استقرار پایه های عام خود، وارد فازی شد که از آن پس تکامل مستمر بارآوری کار اجتماعی، نیرومندترین اهرم انباشت را تعیین می کرد. تا پیش از آن شرایط طبیعی مانند حاصلخیزی خاک یا مهارت ویژه کارگران مهمترین نقش را در افزایش حجم یا مرغوبیت محصول بازی می کرد، اما اینک بارآوری کار بود که حائز نقش اساسی می شد. درجه بارآوری کار در مقدار نسبی وسائل تولیدی تجلی می یافت که کارگر طی زمان معین، با شدت معین کار تبدیل به محصول می کرد. هر چه بارآوری کار اجتماعی بالاتر می رفت حجم وسائل تولیدی که او به محصول مبدل می ساخت بیشتر می شد. این وسائل دو نقش متفاوت بازی می کردند. برخی شرط افزایش بارآوری کار بودند، اما برخی دیگر نتیجه آن به حساب می آمدند. به طور مثال با ورود ماشین آلات مدرن صنعتی به چرخه ارزش افزائی سرمایه، حجم مواد خامی که در زمان واحد به محصول مبدل می شد به صورت چشمگیر افزایش یافت. افزایش این مواد نتیجه سیر صعودی بارآوری کار اجتماعی بود، اما خود ماشین ها، کود شیمیائی و اتوماسیون چرخه تولید، نقش پیش شرط را برای بالارفتن درجه بارآوری کار بازی می کردند. نکته مهم آنست که رشد وسائل تولید نسبت به نیروی کار، به هر حال و مستقل از شرط یا نتیجه بودندش، گواه افزایش بارآوری کار اجتماعی است. این رشد یا همان تغییر ترکیب فنی سرمایه، به طور معمول ترکیب ارزشی سرمایه را نیز دچار تغییر می کند. سرمایه ای به میزان 100 میلیون تومان را در نظر گیریم. 60 میلیون تومان آن جزء ثابت و 40 میلیون تومانش جزء متغیر را تشکیل می دهد. با افزایش بارآوری کار اجتماعی مثلاً 90 میلیون تومان صرف ماشین آلات و مواد خام می شود و فقط 10 میلیون تومانش به خرید نیروی کار اختصاص می یابد. ترکیب فنی سرمایه تغییر کرده است زیرا در قیاس با گذشته مقادیر بسیار انبوه تری وسائل تولید توسط شمار کمتری کارگر مصرف شده و به محصول تبدیل می شود. همزمان ترکیب ارزشی سرمایه از 60% ثابت

و 40% متغیر به 90% ثابت و 10% متغیر صعود نموده است. به خاطر داشته باشیم که با افزایش بارآوری کار مقدار وسائل تولیدی که کارگر طی زمان معین تبدیل به محصول می کند افزایش می یابد اما ارزش این وسائل نسبت به مزد کارگر کمتر از حجم یا مقدار آنها نسبت به شمار کارگران دچار افزایش می شود. یک دلیل مهم آن تنزل تدریجی قیمت وسائل مذکور می باشد.

کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابت آن امر ذاتی تولید سرمایه داری است. این کاهش نسبی به هیچ وجه در تعارض با افزایش مطلق بخش متغیر سرمایه نیست. به همان مثال بالا باز گردیم. سرمایه ثابت 60 میلیون تومانی تا 10 برابر افزایش می یابد و 600 میلیون تومان می گردد. سرمایه متغیر 40 میلیون تومانی هم که قبلاً دستمزد 10 کارگر بود 50 درصد افزایش پیدا می کند و به 60 میلیون تومان می رسد. در همین راستا شمار کارگران از 10 نفر به 12 نفر افزایش می یابد. در اینجا سرمایه ثابت 10 برابر اما سرمایه متغیر فقط 50% بالا رفته است و ترکیب کل سرمایه هم که 60% ثابت و 40% متغیر بود جایش را به 90% ثابت و 10% متغیر داده است. با پیدایش و رشد شیوه تولید سرمایه داری، هر انباشت سرمایه وسیله ای برای انباشت های افزون تر گردید. رشد تک سرمایه ها، باعث رشد سرمایه اجتماعی و بالعکس می شود. سرمایه های زیادی پاجوش وار از درخت مادر جدا و به صورت مجزا پیش ریز می شوند. این پاره، پاره شدن یا حالت فرار سرمایه های منفرد از هم به بیان دیگر نیروی دافعه ای که سرمایه ها بر یکدیگر وارد می سازند با نیروی جاذبه ای میان آن ها تکمیل می گردد.

تک سرمایه ها در پویه انباشت و تولید محصول ناگزیر به رقابت با هم می گردند. برای رقابت نیازمند حجم بیشتر پیش ریز، بارآوری کار افزون تر و توسعه دامنه انباشت می شوند. نیازی که رفتن به سوی هم و ادغام در همدیگر را ضروری و قهری می سازد. این ادغام، مجرد تراکم ساده وسائل تولید در دست یک سرمایه دار و فرمانروائی قاهر او بر عده ای کارگر نیست، تمرکز سرمایه های قبلاً تشکیل شده در حال ارزش افزائی است. مبین خلع ید و از میان رفتن استقلال انفرادی مالکان سرمایه های مجزا و تبدیل شدن سرمایه های کوچک متعدد به معدودی سرمایه های بزرگ است. تفاوتش با آنچه قبلاً وجود داشت این است که متضمن تغییر در چگونگی توزیع سرمایه اجتماعی حاضر است. وسعت میدان تأثیرش را رشد مطلق انباشت تعیین نمی کند. بلکه سرمایه در یک جا و در دست یک سرمایه دار هر چه بیشتر متراکم و متمرکز می شود، به این دلیل روشن که از دستان عده زیادی خارج گردیده است. روندی که به سرمایه امکان می دهد مدام ترکیب خود را تغییر دهد، بارآوری کار را بالاتر برد و راه تسلط اقتصادی و اجتماعی خود در تاریخ را هموار سازد.

هرچه تولید سرمایه داری گسترش می یابد روند این تمرکز و گردائی در یک سو و رقابت سرمایه ها با هم در سوی دیگر حادثتر و وسیع تر می شود. سلاح اساسی رقابت کاهش هزینه تولید و ارزان تمام شدن کالاها است. امری که با فرض ثابت ماندن سایر شرایط، نیازمند بالا رفتن بارآوری کار اجتماعی است. افزایش بارآوری نیز به نوبه خود در گرو تولید انبوه تر است. رقابت با این تعریف و ویژگی، بلع سرمایه های کوچک توسط سرمایه های بزرگ را یک امر کاملاً قهری می سازد. این را هم فراموش نکنیم که با توسعه بیشتر شیوه تولید سرمایه داری، مقدار حداقل سرمایه اولیه برای انباشت مستمر افزایش می یابد. بر همین اساس سرمایه های کوچکتر عموماً راهی حوزه هائی می گردند که هنوز تحت تسلط سرمایه های بزرگ قرار نگرفته است. در اینجا رقابت به نسبت مستقیم تعداد سرمایه ها و به نسبت معکوس حجم و مقدار یا ارزش آنها شدت می گیرد و نابودی ناگزیر شمار کثیری از سرمایه داران کوچک را در پی می آرد. سرمایه دارانی که یا مجبور به ادغام سرمایه خود در سرمایه های بزرگ تر می شوند و یا هر چه دارند دود می شود و ملک طلق رقبا می گردد.

اعتبار -

در همین جا لازم است اشاره ای هر چند کوتاه به نقش پدیده **اعتبار** در روند تمرکز سرمایه داشته باشیم. نظام اعتباری از همان آغاز توسعه سرمایه داری شروع به بالیدن می کند. در مراحل اولیه مثل آب زیر کاه و به عنوان مددیار متواضع این شیوه تولید وجود اثرگذارش را تحمیل می نماید. پس اندازهای مالی کوچک پراکنده در سطح جامعه را به هم پیوند می زند، یک کاسه می کند، در اختیار سرمایه دار قرار می دهد و وثیقه انباشت بزرگتر و وسیع تر می نماید، کمی این طرف تر سلاح بسیار نیرومند رقابت می گردد و بالاخره به عنوان یک اهرم غول پیکر اجتماعی در خدمت تمرکز فزاینده سرمایه واقع می شود. با رشد فزاینده سرمایه داری و گسترش شتاب آلود انباشت، رقابت و نظام اعتباری به دو مکانیسم نیرومند پروسه تمرکز تبدیل می شوند و ایفای نقش می کنند. روند تمرکز، به سرمایه داران صنعتی روز امکان می دهد تا دامنه عمل خود را وسعت بخشند و حجم عظیم تری سرمایه پیش ریز کنند. اینکه تمرکز از طریق ادغام آرام سرمایه ها و تشکیل شرکت های سهامی عام صورت می گرفت یا بر اثر اجبار ناشی از خطر ورشکستگی و شوق پیوند به سرمایه های سودآورتر، در اساس رخدادها تأثیری نداشت. آنچه الزاماً اتفاق می افتاد و جبر پویه انباشت یا نیاز حتمی توسعه سرمایه داری را تعیین می کرد بزرگتر و باز هم بزرگتر شدن و غول آساطر شدن سرمایه ها بود. تمرکز با شتاب زیاد پیش می تاخت سرمایه های مجزای فاقد توان رقابت از دور خارج می شدند، انباشت گسترش می یافت، مؤسسات بزرگ صنعتی همه جا میداندار می گردیدند، اگر دنیا مجبور بود صبر کند تا توسعه انباشت به شیوه سابق و بدون تندباد تمرکز، سرمایه لازم برای احداث راه آهن را فراهم سازد، بشر برای مدت ها و شاید هم همیشه بدون راه آهن می ماند. روند تمرکز نه فقط موانع پیدایش سرمایه های عظیم قادر به انجام این کارها را از سر راه می روبید که نیروی محرکه انقلابات بزرگ صنعتی هم می گردید.

3 - توسعه فزاینده اضافه جمعیت نسبی یا لشکر احتیاط صنعتی

آهنگ انکشاف تولید سرمایه داری، رشد بارآوری کار و تغییرات جاری در ترکیب ارگانیک سرمایه بسیار شتابناک تر از رشد میزان انباشت است. دلیلش آنست که با توسعه انباشت ساده و افزایش مطلق سرمایه اجتماعی، سرمایه های منفرد تشکیل دهنده آن شروع به تمرکز می کنند، بارآوری کار بالا می رود و سرمایه ثابت بیشتری توسط کارگران کمتری به کار می افتد، اگر در آغاز این ترکیب یک به یک بود، به تدریج 2 به یک، سه به یک، چهار، هفت، 10، 15 به یک و همچنان بالاتر می رود. هر چه سرمایه داری بیشتر رشد می کند و سرمایه انبوه تری انباشت می گردد، ارتقاء بارآوری کار مکان عظیم تر و تعیین کننده تری در پویه خودافزائی و بقای سرمایه پیدا می کند. در این راستا بحث دیگر تنها آن نیست که حجم یا مقدار کمی سرمایه افزایش می یابد یا طول و عرض سرمایه الحاقی در هر دور جدید واگرد عظیم تر از دور قبل می شود، سخن مهمتر آنست که این افزایش ها با بارآوری هر چه پرخروش تر کار همراه است، با نیروی کار کمتر محصول هر چه بیشتری تولید می گردد، نرخ اضافه ارزشها بسیار بیش از پیش است، با این مؤلفه ها و تحولات است که سرمایه توان لازم رقابت را احراز می کند، قادر به تصاحب سهم عظیم تری از اضافه ارزش های تولید شده در حوزه های انباشت داخلی و بین المللی می گردد. تمامی اینها به سیر صعودی بارآوری کار گره خورده است. امری که افزایش قهری ترکیب ارگانیک سرمایه را نیز دنبال دارد. جزء ثابت سرمایه اجتماعی هر چه پرشتاب تر، سترگ و غول پیکر می شود و جزء متغیر آن با همان شتاب کوچک و کوچکتر می گردد. ظهور و توسعه فزاینده

اضافه جمعیت نسبی کارگری مولود اجتناب ناپذیر این روند است. نیاز به بازگویی نیست که روند مستمر کاهش جزء متغیر سرمایه در مقابل جزء ثابتش، چه در یک کشور و چه در سطح جهان به هیچ وجه مترادف با کاهش مطلق شمار کارگران نخواهد بود، کاملاً بالعکس، این شمار معمولاً افزایش می‌یابد. نکته مهم آنست که این افزایش هیچ تعارضی با پیدایش و گسترش اضافه جمعیت نسبی کارگری ندارد. سرمایه داری سراسر دنیا را مرکز تحقیق، دانشگاه و پهنه بسط دانش ها می‌سازد، بنیاد همه کشفیات و پیشرفت های علمی خود را هم بر افزایش شتابناک بارآوری کار متمرکز می‌نماید. این نظام با این بنمایه و هویت نمی‌تواند که مستمراً جزء متغیر خود را در مقابل جزء ثابت کاهش ندهد. بر همین مبنی وجود، بالندگی و بازتولید اضافه جمعیت نسبی کارگری امر قهری و سرشتی شیوه تولید سرمایه داری است. در همان حال که شمار مطلق توده های کارگر هم به طور معمول در حال افزایش است.

اما اگر رشد اضافه جمعیت کارگری نتیجه محتوم پروسه انباشت و توسعه سرمایه داری است. همین پدیده به نوبه خود و به شکل معکوس، یک اهرم مؤثر انباشت هم هست و فراتر از آن به مثابه یک شرط موجودیت سرمایه داری هم ایفای نقش می‌کند. اضافه جمعیت کارگری یک لشکر احتیاط صنعتی آماده خدمت برای سرمایه است و نظام سرمایه داری در بزنگاههای حساس بیشترین بهره برداری ها را از آن می‌نماید. این لشکر احتیاط برای سرمایه و طبقه سرمایه دار نقشی اساسی دارد و مکمل ضروری ارتش در حال اشتغال به حساب می‌آید. سرمایه داران آن را مایملک مطمئن خود می‌بینند و حتی به خودش القاء می‌کنند که گویا ولینعمت و روزی رسان این ارتش هستند!! در حالی که یگانه عامل گرسنگی، فلاکت، مرگ و میر و نابودی این توده عظیم گرسنه و مستأصل، خود آنها یا در واقع سرمایه است. همه چشم صاحبان سرمایه به شرایط خاص اعتلا و دوره های طلانی انباشت دوخته است. روزهایی که سرمایه های انبوه تولید شده توسط توده های کارگر با مشاهده طغیان تقاضا در بازار، سیل آسا به حوزه های پیش ریز سرازیر می‌شوند و وجود این ارتش وسیع احتیاط کارگری نیاز حتمی استمرار و بقای سرمایه داری می‌گردد. اضافه جمعیت نسبی کارگری در این شرائط نقش حیاتی پیدا می‌کند اما همه اهمیتش برای سرمایه قطعا در این حد خلاصه نمی‌شود. سرمایه داران این توده وسیع ارتش احتیاط را به مؤثرترین سلاح دست خود علیه کارگران شاغل تبدیل می‌کنند. با آنکه جمعیت بیکار، بدون هیچ ریال مزد هستند، با آنکه صاحبان سرمایه هیچ ریالی به آنها پرداخت نمی‌نمایند، اما از وجودشان برای پرورش سازی هر چه بیشتر شط سود، عظیم ترین بهره ها را می‌گیرند. از یک سو کل هزینه معیشت، درمان و زنده ماندنش را بر دوش همزنجیران شاغل آنها می‌اندازند و از سوی دیگر وجودشان را به گونه ای بسیار بی رحمانه، جنایتکارانه و سبعانه، ساز و کار فشار وحشتناک بر سطح مردها و تنزل بهای نیروی کار کارگران شاغل می‌کنند. همان کاری را انجام می‌دهند که اسلاف دژخیم برده دار آنها، با هدف تفریح انجام می‌دادند. آنها پاره، پاره کردن بردگان توسط هم را وسیله شادی می‌ساختند و اینان رقابت میان کارگران یا دوئل آنها برای فروش نیروی کار را ساز و کار کسب بیشترین اضافه ارزش ها می‌کنند. از این طریق سطح پائین دستمزدها را باز هم پائین تر می‌آورند و کفه سودها را تا هر کجا که بتوانند بالاتر می‌برند.

سرمایه داری در طول قرن بیستم به لحاظ ارتقاء بارآوری کار اجتماعی و لاجرم کاهش نسبی بخش متغیر سرمایه در مقابل بخش ثابت آن به عظیم ترین پیشرفت ها دست یافت. در همین راستا به ویژه از دهه های آخر آن قرن به بعد طول و عرض اضافه جمعیت کارگری را به گونه ای رعب انگیز افزایش داد. به شرایط روز نگاه کنیم. شمار بیکاران واقعی جهان با محاسبه همه اشکالش، از جمله کار خانگی بدون هیچ دستمزد بالای 2 میلیارد نفر است. لشکر احتیاطی بسیار غول آسائی که سرمایه مطابق معمول کل هزینه آن را بر کرده کار لازم طبقه کارگر جهانی بار می‌کند، در قبال بقای آن هیچ ریالی از اضافه ارزش های خود نمی‌کاهد، از وجودش برای تنزل بی مهار بهای نیروی کار یا کاهش مضاعف

و چندین بار مضاعف کار لازم کارگران بهر برداری سببانه و جنایتکارانه می کند، به یمن آن شیرازه همراهی، همسنگری و همزمی طبقه کارگر را در هر جامعه و در سراسر جهان متلاشی می سازد. سرمایه با استفاده از تمامی امکانات خود که ذره، ذره اش مولود استثمار کارگران و کار تجسم یافته پرولتاریای بین المللی است این لشکر عظیم احتیاط را مطابق نیازهای ارزش افزائی و خودگستری خود از شرق به غرب و از شمال به جنوب عالم گسیل می دارد. آن ها را در جستجوی یافتن جایی برای فروش نیروی کار و رساندن لقمه ای نان به شکم فرزندان یا پدران و مادران آواره کل 5 قاره گیتی کرده است. هر روز جمعیت کثیری از آنها را که وجودشان خارج از مقیاس نیاز باشد در اعماق اقیانوس ها و دریاها طعمه آبیان می کند، مابقی را در ویتیرین های وحشت آفرینی خود جلوی چشم کارگران جهان قرار می دهد تا با رویت آنها «ادب» گردند!! و خیال هر مطالبه محقر را از سر بیرون سازند.

4 - شکلهای وجودی متنوع اضافه جمعیت نسبی - قانون عمومی انباشت سرمایه داری

سرمایه، توده کارگر را فقط به یک شکل جمعیت مازاد و قشون همه جا حاضر احتیاط خود نمی سازد. به این جنایت خود شکل های گوناگون می بخشد و سال به سال این شکل ها و قوالب را الوان تر می نماید. از یاد نبریم که تمامی کارگران نیمه شاغل نیز به همین بخش طبقه کارگر تعلق دارند. هر کارگری دوره ای از عمرش را در میان این جمعیت سپری می کند. شمار افراد این ارتش در دوره های انقلابات انفجارآمیز تکنیکی غیرقابل شمار می گردد. با همه اینها در یک تقسیم بندی کلی می توان اضافه جمعیت کارگری را با شکلهای سیال، نهان، راکد از هم متمایز کرد.

سیال - در پاره ای از رشته های بزرگ صنعتی روند کار چنین است که بیکارسازی های عظیم و جذب گسترده نیروی کار در فواصل زمانی مختلف متعاقب هم اتفاق می افتند. آنسان که شمار کارگران شاغل در مجموع افزایش می یابد اما نسبت شاغلان به حجم سرمایه ای که پیش ریز می گردد، تنزل می کند. در اینجا با کاروانی از اضافه جمعیت نسبی سیال مواجه می شویم. بخش قابل توجهی از این جمعیت را کارگران خردسالی تشکیل می دهند که سرمایه با سوء استفاده بشرستیزانه از گرسنگی و نیاز آنها به لقمه ای نان، برای چند سال مرگبارترین شکل استثمار را بر آنها اعمال می کند و بعدها وجودشان را زاید می بیند و تسلیم تیغ بیکاری می نماید. از این که بگذریم، سرمایه می کوشد جوانان را به کار گیرد و سالخوردهگان را بیکار سازد، فشار و شدت کار را بالا برد و خیل کثیری را بیکار کند، بارآوری کار را افزایش می دهد و سونامی بیکارسازی راه می اندازد، با سهمگین کردن هر چه بیشتر فشار کار، متوسط عمر توده های کارگر را پائین می آرد و آنها را به جرم فرتوتی بیکار می کند، در همه این حالات ما شاهد فراز و فرود اضافه جمعیت نسبی با سیر صعودی هستیم.

نهان - در پی تسلط تولید سرمایه داری بر کشاورزی، نیاز سرمایه به کارگران زراعی به رغم گسترش چشمگیر انباشت، رو به کاهش می رود. این امر مهاجرت نیروی کار به مراکز بزرگ صنعتی را در پی می آورد. مهاجرتی که وجود یک اضافه جمعیت وسیع کارگری در روستاها را بانگ می زند. اضافه جمعیتی که پیش از مهاجرت وجود دارد اما پنهان است و طول و عرض موجودیتش زمانی آشکار می شود که چشم انداز فروش نیروی کار را پیش رو ببیند.

راکد - سومین و عظیم ترین شکل اضافه جمعیت کارگری را توده های میلیاردی کارگران فصلی، نیمه وقت، دارای اشتغال نامنظم، کارگران خانگی بدون مزد یا احیانا با مزد و مانند اینها تشکیل می دهند. این بخش طبقه کارگر جهانی فرساینده ترین و هلاکتبارترین کارها را با طولانی ترین روزانه های کار در قبال کمترین دستمزدها انجام می دهند، قشر وسیعی از آنها یعنی زنان خانه دار در تمامی 365 روز سال بیش از دو شیفت بدون حتی یک ریال مزد، مرگبارترین

کارها را تحمل می کنند. کارگر هیچ سرمایه دار معینی نیستند، شناسنامه کارگری ندارند، هیچ کس حتی همزنجیرانشان حاضر به قبول کارگر بودنشان نمی باشد، برای طبقه سرمایه دار، برای سرمایه اجتماعی کشورها و کل سرمایه جهانی کار می کنند، آشپزی می نمایند، نظافت می کنند، نسل های متوالی نیروی کار مورد نیاز بورژوازی را می زاینند و پرورش می دهند، با کار خود نقش عظیمی در کاهش بهای نیروی کار توده وسیع طبقه خویش و به نفع سرمایه ایفاء می کنند، هزینه مهد کودک و دوره های پیشادبستانی و خانه های سالمندان و مراکز نگهداری پیران و دهها هزینه نجومی دیگر را از دوش سرمایه داران بر می دارند. با این کارها نقشی سترگ در کهکشانی کردن اضافه ارزش های سالانه سرمایه اجتماعی هر جامعه بازی می کنند.

بخش راکد اضافه جمعیت کارگری در همه جای جهان فقیرترین لایه طبقه کارگرند. بدترین شرایط کار و زندگی را دارند. شاهد گسترده ترین زاد و ولد ها و افزایش جمعیت هستند. هر چه بر شمار خود می افزایند فقیرتر و مفلوک تر می گردند. توده کودکان بدون سرپرست، لایه وسیع لومین پرولتاریا، نفرین شدگان مجبور به تن فروشی، لشکر گرسنگان آواره بدون سرپناه و محکوم به امرار معاش از طریق تکدی، فوج انسانهای موسوم به خلافکار، معلولان و از کار افتادگان، در یک کلام درصد بسیار بزرگ و غیرقابل محاسبه ای از کل سکنه کارگر روی زمین، به همین مفلوک ترین بخش طبقه کارگر تعلق دارند. در مورد این لایه بسیار تو در توی بردگان مزدی سرمایه یا اساسا کل اضافه جمعیت نسبی کارگری سوای نکاتی که تا اینجا گفتیم، مسائل اساسی و مهم دیگری نیز هست که نیاز به توضیح دارند. کاری که در اینجا مجال آن نیست. با این وجود باید ولو تیتروار به مواردی اشاره نمود.

اول: یکی از کثیف ترین و شنیع ترین و ارونه پردازی های سرمایه داری و نظریه پردازان، اقتصاددانان، جامعه شناسان، دولت‌مردانش این است که بر روی ریشه های واقعی وجود و گسترش فزاینده یا بی مهار این جمعیت، پرده می اندازند. بی شرمانه القاء می کنند که گویا اضافه جمعیت نسبی و شکلهای مختلفش محصول اجتناب ناپذیر، سرشتی و غیرقابل گریز شیوه تولید سرمایه داری نیست، گویا شالوده وجود آن را باید در پدیده موسوم به «ناهنجاریهای روانی و اجتماعی» کاوید. این کوردلان مأمور شستشوی مغزی کارگران، حاضر به قبول این واقعیت عریان نیستند که سرمایه داری در ذات خود آشفشان ناهنجاری آفرینی است و ارجاع علتها به معلولها فقط کار عمده و اکره فکری سرمایه برای سرکوب شعور توده های کارگر است. ریشه اضافه جمعیت نسبی کلا، در همه اشکال، از جمله لایه متراکم و هزارتوی راکد آن در ژرفنای رابطه خرید و فروش نیروی کار، در زهدان عفونی سرمایه قرار دارد. مادام که این نظام اختاپوسی پا برجا است طول و عرض این جمعیت نیز هر روز فزون تر از روز پیش خواهد شد.

دوم: فریبکاری دوم نمایندگان فکری بورژوازی آنست که می کوشند تا وانمود کنند که گویا نظام سرمایه داری از وجود این جمعیت دردناک است و به فکر کاهش ابعاد آن می باشد!! واقعیت ضد این است. یک نکته اساسی را به خاطر داشته باشیم. سرمایه داری در بنمایه هستی اش، اسیر ژرف ترین تضادها است. آرزوی طلانی هر سرمایه دار است که بتواند کل موجودات جنبنده دنیا را از تولد تا مرگ استثمار کند و سلول، سلول وجودشان را قطرات رقصان رود اضافه ارزشها سازد. در این شکی نیست، اما بحث نه حول رویاهای سرمایه داران که بر سر نظام سرمایه داری با کوه به هم تنیده تضادهائی است که در سرشت خود دارد. اضافه جمعیت نسبی، محصول هستی متناقض سرمایه است و مسأله اساسی آنست که سرمایه داری این تناقض حاد سرشتی را به مرگبارترین سلاح تشدید استثمار طبقه کارگر جهانی تبدیل می کند. به شرایط حاضر تاریخی نگاه کنیم. از کل جمعیت چهار میلیاردی توده کارگر در سن اشتغال دنیا بیش از 2 میلیارد نفر عملا هیچ ریالی مزد از هیچ سرمایه داری دریافت نمی کنند، اما کل این لشکر احتیاط غول پیکر، به صور مختلف برای سرمایه کار می کنند، به بدترین شکل استثمار می شوند، وجودشان نه کمتر از کارگران شاغل، نیاز چرخه ارزش افزائی

و خودافزایی سرمایه است. در پیشرفته ترین ممالک سرمایه داری، در اسکاندیناوی و اروپای غربی دهها میلیون آنها با دریافت قوت لایموتی ا ز مالیات پرداختی همزنجیران ارتزاق می نمایند و زیر فشار قهر دموکراتیک بورژوازی!! بدون هیچ ریال مزد برای سرمایه داران کار می کنند. در مورد بیش از یک میلیارد کارگر زن خانه دار دنیا قبلا گفتیم و نیاز به تکرار نیست، شمار کارگران فصلی جهان سر به آسمان می ساید، بخشی از طبقه کارگر بین المللی که به طور ساعتی یا روزانه، بدون هیچ قرارداد، بدون هیچ تضمین کار فردا، روده های عظیم اضافه ارزش ها را خروشان می سازند، از بخشی که به کار فردای خود اندک امیدی دارد، چند بار افزونتر است. سرمایه از کل این اضافه جمعیت چند میلیاردی، بیشترین بهره برداری را برای تشدید وحشیانه استثمار طبقه کارگر به عمل می آورد.

5 - نمایش آماری قانون عام انباشت سرمایه داری

الف. انگلستان 1846 تا 1866: هیچ دوره ای از تاریخ جامعه جدید به اندازه این 20 سال آینه تمام نمای واقعیت های انباشت کاپیتالیستی نیست. انگلیس نمونه کلاسیک رشد این انباشت است، تنها کشوری است که تولید سرمایه داری در آن به طور کامل گسترش یافته است و در بازار جهانی مقام اول را دارد. در این فاصله تاریخی جمعیت به طور مطلق رشد کرده است اما این رشد از منظر نسبی یا درصدی تنزل داشته است. در سالهای 1811 تا 1861 از بالای یک و پنجاه و پنج درصد به یک و چهارده درصد سقوط نموده است. عکس این روند در مورد سرمایه و ثروت صادق است. میزان سود، اجاره ارضی و درآمدهای مشمول مالیات در بریتانیا در دوره زمانی 1853 تا 1864 سالانه بیش از چهار و نیم درصد و اجاره ارضی مربوط به خانه، راه آهن، شیلات، معدن و نوع اینها هر سال حدود 5 درصد در حال رشد بوده است.

توسعه چشمگیر انباشت با روند تراکم و تمرکز سرمایه همراه شده است. در فاصله 1851 تا 1861 تعداد مزارع کمتر از 40 هکتار در 10 استان انگلیس، از 31583 به 26595 واحد کاهش یافته است و از این کاهش 5016 مورد به دلیل ادغام سرمایه های کوچکتر در سرمایه های انبوه تر در حوزه کشاورزی بوده است. از 1815 تا 1825 هیچ ملک دارای ارزش بالاتر از یک میلیون پوند مشمول مالیات بر ارث نشد اما از 1825 تا 1855، هشت ملک موظف به پرداخت این مالیات شدند. درآمدهای بالاتر از 60 پوند مشمول مالیات در انگلستان و ویلز و اسکاتلند در سال 1864 به رقم 95844221 پوند و در 1865 به سطح 105435579 پوند افزایش یافت.

به چگونگی رشد انباشت در حوزه معادن نظر اندازیم. میزان استخراج ذغال که در 1855 حدود 61543079 تن به ارزش 16113167 پوند بود، در 1864 به 92787873 تن و با ارزش 23197968 پوند رسید. در همین فاصله تولید چدن از 3218145 تن و ارزش 8045385 پوند به سطح 4676951 تن با ارزش 11919877 پوند رسید. طول راه آهن مورد استفاده از 13000 کیلومتر در 1854 به 20 هزار کیلومتر در 1864 افزایش پیدا کرد. جمع کل صادرات و واردات بریتانیا از 268210145 پوند در 1854 به 489923285 پوند در 1856 رسید.

اشاره ای هم به سرنوشت تولید کنندگان این سرمایه ها، به زندگی طبقه کارگر، در همین دوره کنیم. سهم کارگران از کل این رشد غول آسای انباشت فقط فقر و ذلت و خانه خرابی و مرگ و میر افزون تر بود. شمار کارگرانی که به ورطه بیکاری افتادند و هر نوع ممر معیشتی خویش را از دست دادند، کارگرانی که تسلیم تیغ گرسنگی مرگ آور شدند و فاقد سرپناه گردیدند، کارگرانی که زیر آور فقر و مسکنت یگانه راه امرار معاش را در تکیه یافتند، شمار این بخش طبقه کارگر انگلیس بر اساس سرشماری ها از 851369 نفر در سال 1855 به 877767 نفر، در 1856 و سپس به

971433 در 1863 سیر صعودی پیمود. این رقم در 1864 به سطح 1079382 نفر رسید و بالاخره در سالهای بعد با نرخهای رعب آور 20 درصدی به رشد خود ادامه داد. نمای آماری بالا که مارکس از ابعاد گسترش انباشت سرمایه در یکسو و وخامت وضع معیشتی طبقه کارگر در سوی دیگر تصویر می کند، به دهه های چهارم تا ششم قرن نوزدهم تعلق دارد. واکاوی استمرار انفجاری این نمایش آماری در پروسه بسط و توسعه سرمایه داری در دوره های بعد، به ویژه از اواسط قرن بیستم تا امروز به معنای واقعی کلمه رعب انگیز و حدیث وقوع عظیم ترین فاجعه انسانی در تمامی طول تاریخ جوامع بشری است. کافی است فقط به منحنی افزایش حجم اضافه ارزش های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی در فاصله میان 1960 تا 2020 در یک سو و روند وخامت فزونی فلاکت، گرسنگی، بیخانمانی، بی آبی و مرگ و میر ناشی از شدت استثمار سرمایه داری در سوی دیگر نگاه کنیم، تا تصویری ولو ناقص و از طول و عرض این فاجعه تاریخی بینیم. منحنی می گوید که میزان اضافه ارزش ها در سال 1960 میلادی 11 تریلیون و 365 میلیارد دلار بوده است و از آن پس در 1870 به 19 تریلیون و 167 میلیارد دلار، در 1980 به 27 تریلیون و 871 میلیارد دلار، در 1990 به 37 تریلیون و 905 میلیارد، در سال 2000 به 49 تریلیون و 941 میلیارد، در 2010 به 66 تریلیون و 113 میلیارد و بالاخره در 2019 به مرز 85 تریلیون دلار عروج کرده است. در همین فاصله زمانی و درست در شرایطی که کوه انباشت سرمایه سراسر جهان را زیر آوار خود دفن کرده است. فشار فقر، گرسنگی، آوارگی، بی سرپناهی طبقه کارگر جهانی و درجه محرومیت توده های کارگر از آب، خورد و خوراک، پوشاک، بهداشت، دارو و درمان چندین بار سهمگین تر از گذشته گردیده است. میلیاردها نفر از یافتن کار محروم و به اضافه جمعیت کارگری جهان افزوده شده اند. لایه گرسنه و اسیر فقر طبقه کارگر، سرطانی رشد کرده است و بخش غالب طبقه خود شده است.

ب - لایه های کم دستمزد کارگران صنعتی انگلیس:

حتی تحقیقات شورای معتمدان سلطنت حاکی است که بخش مهمی از توده کارگر انگلیس، در کنار گسترش روزافزون انباشت صنعتی دهه های چهارم تا ششم سده نوزده از کمبود فاحش مواد غذایی و تغذیه نامکفی رنج می کشند، زیر فشار گرسنگی تسلیم مرگ می شوند و با همه بیماریهای مرگزای ناشی از سوء تغذیه مولود شدت استثمار سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند. مصرف نازل ازت در میان ابریشم بافان، دست دوزها، دستکش بافان، کارگران بخش کشاورزی، چرم دوزها بسیار چشمگیر است. همه این کارگران عوارض ناشی کمبود کربن در غذاها را نیز تحمل می کنند. فقر و بی غذایی در میان کارگران شهری بیداد می کند و زنان و کودکان خانواده های کارگری در روستا از لحاظ تغذیه وضع بسیار وخیمی دارند. آمارها کاملاً گویا است که نیمی از جمعیت کارگری مطلقاً به شیر دسترسی ندارند. میانگین هفتگی مصرف مواد غذایی مایع در میان خیاط ها حدود 2 لیتر و دست دوزها هفت دهم لیتر است. مصرف هفتگی نان در بهترین حالت کمی بالاتر از 5 کیلو و درصد کثیری حدود 3 کیلو یا اندکی بیشتر است. دکتر سیمون سرپزشک بازرسی مخصوص در گزارش خود می نویسد:

«کمبود تغذیه مسلماً عامل تشدید بیماریها است اما باید به یک عامل کلی بهداشت توجه داشت. محرومیت غذایی چیزی است که مردم به اکراه تحمل می کنند، فقر غذایی فاحش در پی محرومیت های دیگر ظاهر می گردد. مدت ها پیش از آنکه ناکافی بودن تغذیه، عربان و موضوع بحث پزشکان و فیزیولوژیستها شود، بسیار پیش از آنکه مرگ و میر فاحش ناشی از کمبود مصرف ازت و کربن و شیر در غذای کارگران نظرها را به خود دوزد، خانواده کارگری از لحاظ حداقل معیشتی در ورطه مسکنت و فلاکت غرق بودند. وضع پوشاک و سوخت کارگر از غذایش بسیار بدتر و مرگبارتر است. تنگی فضای مسکونی او در حدی است که سلامتی یکپیک افراد خانواده به شدت در خطر است. کارگر در کومه مسکونی خود هیچ وسیله ای ندارد، هر چه دارد زیر فشار گرسنگی یا فروخته است و یا در گرو می باشد، در چنین وضعی

نظافت و بهداشت امری بی معنا شده است و هر مقدار رعایت آن موجب تحمل گرسنگی افزون تر است. مناطق محل سکونت کارگران جولانگاه تمامی میکروبها و ویروسها است. فاقد آب سالم و حداقل نظافت می باشند، نوعی زیاده دانی آکنده از همه موجودات بیماری زا هستند. فقر وقتی به درجه فقر غذایی می رسد، جهانی مصیبت و بدبختی دیگر را از پیش بر فقیران تحمیل کرده است و کارگران چنین وضعی دارند. به خاطر داشته باشیم که فقر دامنگیر این آدمها، فقر توده عظیم انسانی است که شب و روز کار می کنند و کوهساران آسمان آسای سرمایه ها را تولید می نمایند».

(نقل به اختصار با اندکی تصرف)

هر چه انباشت سرمایه سریع تر شد وضع مسکن طبقه کارگر اسفناکتر گردید. نوسازی شهرها، بنای ساختمانهای مدرن برای فروشگاههای بزرگ و بانکها و مراکز سرمایه گذاری، تعریض خیابانها برای تسهیل امور تجاری و عبور و مرور ماشینها، احداث تراموا و تأسیسات مشابه که نیازهای انباشت افزونتر سرمایه و انکشاف عظیم تر سرمایه داری بودند، کارگران را مجبور به کوچ اجباری، رفتن به مناطق ارزان تر، حاشیه نشینی و حلبی آباد خوابی کرد. هر چه صنعت ساختمان سازی سرمایه داری مدرن تر شد، هر چه خانه های بیشتری ساخته شد، هر چه شمار ویلاها و کاخها افزون تر گشت، وضع مسکن کارگران فاجعه بارتر، ذلت آمیزتر، ضد بهداشتی تر و غیر انسانی تر شد. باز هم به گزارش «سیمون» در باره محلات کارگری نگاه کنیم:

«شمار بیش از حد سکنه در خانه ها الزاما متضمن نفی هر گونه رفتار سنجیده و ملازم با آمیختگی ناپاک بدنها، معضلات قضای حاجت، درجه بالائی از عریانی آلات و اعمال جنسی است، وضعی که شایسته انسان نیست، کودکانی که در این محله های نفرین شده می زایند، غسل قباحت می کنند، تأثیر این شرایط بر پرورش آنان بسیار موحدش و دردآور است...» هر چه انباشت غول آسایتر می گردد. شمار بیخانمانها و کارگران بدون هیچ سرپناه کثیرتر می شود. توده عظیمی که سوی محل کار هیچ مأوایی ندارند و تمامی فاصله زمانی میان ختم کار امروز تا شروع کار روز بعد را در کنار راه آهن و جاهای مشابه می گذرانند، در همین مکانها بیتوته می کنند، زجر می کشند، خفت می بینند و می فرسایند. عدالت سرمایه داری!! ماجرای حیرت انگیزی است. صاحب زمین، مغازه، خانه، وقتی به خاطر پروژه های آبادانی شهرها، ملک خویش را واگذار می کند، نه فقط خسارت کامل می گیرد که بر اساس قانون، سود سنگینی هم دریافت می دارد، در مورد کارگران ضد این است. آنان باید با زن و کودک نوزاد آواره کوچها شوند، و وحشیانه تر آنکه پناه بردن آنها به کنار خیابانها هم سد معبر و نقض زیبایی شهر تلقی می گردد، آنها به همین جرم!! مجازات می شوند!!

ج - خانه به دوشها:

به حال و روز کارگرانی پردازیم که از روستاها می آیند. اینان لشکر پیاده نظام همه جا حاضر سرمایه داری هستند، در سیاهی زار از دست دادن همه روزنه های امرار معاش و در مواجهه با مرگ ناشی از فقر روانه شهرها می شوند تا از طریق فروش نیروی کار ارتزاق کنند. پیش از آنکه کاری یابند باید در جایی سکنی گزینند، استطاعت پرداخت هیچ اجاره بهائی ندارند و لاجرم دست به کار ساختن پوشالی ترین آلودگها در حاشیه شهر می گردند. حلبی آباد پشت سر حلبی آباد برپا می دارند تا با زن و فرزندان شبها در آنجا بیتوته کنند و روزها کوه سرمایه طبقه دار را تولید نمایند و کوهساران سازند. این کارگران مهاجر روستائی تمامی بیماریها را هم با خود از زادگاه به سکونتگاه فعلی می آرند و از همین روی یکه تازی همه امراض در این حلبی آبادها یا حصیرآبادها جزء لاینجزای زندگی آنان است. فاضلاب های آکنده از عفونت، تراکم بیش از حد جمعیت در درون هر محله و هر زاغه جداگانه، آلودگی وحشت انگیز فضای تنفسی، فقدان ابتدائی ترین امکانات بهداشتی، دامنه شیوع بیماریها را مستمرا وسعت می بخشد. شمار کودکانی که بر اثر آبله و دهها بیماری مشابه در درون این زاغه ها جان می بازند، گاه از 5 کودک در یک آلودگی محقر متجاوز

می گردد. طغیان سیل انباشت سرمایه همه این مواهب عظمی را برای نفرین شدگان کارگر به ارمغان آورده است. آنچه بوقهای تبلیغاتی سرمایه در مورد دستاوردهای شگرف صنعت و پویه انکشاف سرمایه داری می گویند، تا جائی که به کارگران، به اکثریت غالب سکنه زمین مربوط می شود، همین مواهب پرشکوه رخشان!!! همین گرسنگی، زاغه نشینی، فلاکت و بیماری های مهلک است.

وضع کارگران معدن از همزنجیران مهاجر روستائی بهتر نیست. آنها دستمزدی بالاتر از سایر کارگران دارند و پیش تر گفتیم که در قبال این تفاوت، چه تاوانهای سنگینی پرداخت می کنند. معدن دار مصر است و بسیار به سود اوست که کل کارگران همسایه دیوار به دیوار معدن باشند، گردان همیشه حاضر و آماده به خدمت در چهاردیواری ستاد تولید سود باشند، هیچ خیالی، حتی خیال یک لحظه آرامش، قدم زدن کنار جاده یا گفتگو با زن و بچه در سر نپرورند، همه اش کار کار کنند و کار اضافی تحویل دهند. معدن دار با همین هویت معلوم الحال طبقاتی از کارگران می خواهد که کومه محل سکونت خود را در جوار معدن بر پا دارند اما او مصمم است که برای این کار کمترین مساحت زمین را به توده کارگر بسپارد. آنسان که آنان در آلونکهای تنگ چند متری، طبقه بالای طبقه بر سر هم آوار شوند. کمبود توالت در این اماکن فاجعه آفرین است، هیچ اثری از بهداشت قابل رؤیت نیست. وضع آب شرب رقت بار است، شرایط سربازخانه ای حاکم است. هر کارگر یا هر عضو خانواده کارگری که از مقررات مصوب معدن دار تهر کند کارت تنبیه می گیرد و معنایش آنست که در خطر از دست دادن کومه مسکونی است. کارگران به زاغه خود قفل هستند و محل اسکان بیش از هر چیز به اردوگاه سرف های قرون وسطی می ماند. کارگر مجبور است هر خانه پیشنهادی مالک معدن را قبول نماید و در ازای آن بخشی از مزدش را تسلیم کند، بهای آب را نیز باید بپردازد، سرمایه دار خود را صاحب کارگر می داند. تمامی امراض در اینجا مشغول شکار جان آدمیزادند و توده کارگر مجبور است میان موج طوفان این بیماریها کار کند و سرمایه طبقه سرمایه دار را تولید و افزون سازد.

د - اثرات بحران بر لایه با مزدهای بالاتر طبقه کارگر

سقوط یکی از غولهای بانکی لندن در سال 1866 و فروپاشی بیدرنگ خیلی شرکت ها، شیپور وقوع بحران را به صدا در آورد. صنعت کشتی سازی و پاره ای رشته های دیگر به ورطه بحران غلطیدند. اولین و فوری ترین واکنش صاحبان سرمایه به موج بحران، بیکارسازی کثیر کارگران و بیرون انداختن هزار، هزار آنها از جمله کارگران ماهر با مزدهای بالا از شرکتها و مراکز مختلف کار بود. دهها هزار کارگر که کار اضافی آنان سرچشمه رودهای سود بود و کشور انگلیس را کوهستان رفیع سرمایه ساخته بود بدون هیچ ممر معیشتی از کار اخراج شدند. خیرنگار «مورنینگ استار» در گزارش خود می گوید:

«در پاپلار، میلوال، گرینویچ و دو محله دیگر حداقل 15000 کارگر با جمعیت کثیر خانواده های خویش در فلاکت مطلق به سر می برند. 3000 مکانیک ماهر پس از تحمل هفت ماه مصیبت بیکاری، در جائی موسوم به «خانه کار» مشغول سنگ شکستن هستند، در مقابل همین خانه لشکر عظیمی از بیکاران گرسنه ازدحام کرده اند، صفوف آنها چنان فشرده و طولانی است که یافتن انتهای آن دشوار است. این جماعت برای کوپن نان له له می زنند. حیاط خانه از برف پوشیده است با این وجود کارگران مجبورند سنگ بشکنند. هر کارگر باید حجمی معادل 181 لیتر گرانبه پوشیده از یخ را با تیشه خرد کند تا در ازای آن فقط سه پنی مزد گیرد و با این مزد قرص نانی خالی به شکم گرسنه افراد خانواده برساند. اینها کارگرانی هستند که پیش از بحران بالاترین رقم مزد را در قیاس با همکاران دریافت می کردند. خوراک روزانه آنها اینک چند برش نان با کمی پیه آب کرده و یک فنجان چای بدون شیر است. خلیپها همین را هم ندارند. خانواده های پرجمعیت که آخرین ریال مربوط به زمان اشتغال خویش را خرج نموده اند و هیچ آهی در بساط ندارند،

مجبور به بدترین شکل آلودگی نشینی شده اند. تمامی امید به زنده بودن را از دست داده اند و عجلالتا به این خاطر نفس می کشند که در طول هر شبانه روز یک وعده غذای ناکافی از «خانه کار» با تحمل یک دنیا ذلت دریافت می کنند. استیصال و حرمان سراسر وجودشان را گرفته است و شور گفتگو با یکدیگر را از دست داده اند. در هر خانواده عده ای بیمارند بدون آنکه هیچ پولی برای رجوع به پزشک و گرفتن دارو داشته باشند. شواهد گویاست که طاقت میلیونها کارگر از این وضعیت به طاق رسیده است. واقعیتی که حتی محافظه کارترین محافل آن را انکار نمی کنند.»

«استاندارد» یک روزنامه حزب توری نوشته است که: «دیروز پایتخت شاهد منظره رعب انگیزی بود. سیل پرمهابتی از توده های انسانی راه افتاده و در حال عصیان بودند. این انسانها از گرسنگی در آستانه مرگند. تعدادشان حدود 40 هزار نفر بود. این واقعیت دارد، واقعیتی بسیار وحشتناک، در پایتخت انگلیس، دیوار به دیوار عظیم ترین انباشت ثروتی که تاریخ تا کنون به خود ندیده است، 40000 انسان گرسنه آواره در هم می لولند. آنها که نیمه گرسنگان جامعه را تشکیل می دهند و همیشه گرسنه اند، سر به سوی سایر نقاط شهر نهاده اند، همگی گرسنگی، فقر و رنج و درد خویش را فریاد می زنند، از وضع دردناک و رقت آور مسکن می گویند، از کاری که پیدا نمی شود و از اینکه ذلت و تحقیر جانشان را به لب رسانده است...»

اینها فقط گوشه هایی از عوارض و آثار سرشکن شدن بحران سرشتی سرمایه داری بر زندگی توده های کارگر، از جمله کارگران با بالاترین دستمزدها در دوره رونق است. توده عظیم انسانی هائی که جامعه را از سرمایه انباشته اند به محض طلوع رخساره های بحران این گونه قربانی می گردند و نظام سرمایه داری پروانه زنده ماندن آنان و تمامی افراد خانواده آنها را باطل می سازد. این روزها محافل بورژوازی در انگلیس از بلژیک به عنوان «بهشت کارگران» سخن می رانند. برای اینکه بدانیم این جماعت، بهشت طبقه کارگر یا آخرین مرزهای مجاز رفاه و خورد و خوراک و تنعم توده کارگر را در کجا می بیند بد نیست فقط به کتاب آقای «دوسپتیو» عضو کمیسیون مرکز آمار این کشور با نام «بودجه اقتصادی طبقه کارگر بلژیک» نگاه کنیم. او توضیح می دهد که: «در یک خانواده شش نفری بلژیکی حداقل 4 نفر مرکب از پدران و فرزندان کار می کنند و دستمزد آنها جمعا حدود یک فرانک است. دستمزدی که برای غذائی معادل غذای زندانیان هم به سختی کفایت می دهد!! با این تفاوت که زندانی حداقل هزینه مسکن ندارد. کارگران از جیره غذائی روز خویش می زنند، به جای نان گندم، نان جو می خورند، گوشت بسیار به ندرت می خورند و غالب آنها هیچگاه نمی خورند، کره و چاشنی غذا مصرف نمی کنند، جمعیت انبوه خانواده در یک اتاق بر هم تلنبار می گردند، دختر و پسر زیر فشار فقر قهرآمیز، کنار هم روی یک تشک می خوابند، لباس نمی خرند، در زمینه نظافت حداکثر صرفه جوئی را می نمایند، خیال تفریح را در سر نمی پرورند، آن ها در باتلاق فقر زندگی می کنند، در همان حال که زیر فشار روزانه طولانی کار می فرسایند» این تصویر «بهشت کارگران» دنیا از منظر سرمایه داران انگلیسی است.

ر - پرولتاریای کشاورزی انگلیس

همه اذعان دارند که وضع کارگران کشاورزی انگلیس از وضعیت معیشتی اسلاف چهل سال پیش آنها بسیار اسفبارتر و فقیرانه تر شده است. این وضع هر روز دردناکتر از روز پیش می شود. قبلا، اواخر جنگ ضد ژاکوبینی، بر اساس مصوبه موسوم به «قانون فقرا» به دلیل خطر مرگ انبوه ناشی از گرسنگی در میان کارگران این حوزه، بخشداری ها کسری مبلغ اسمی دستمزد از مبلغ اسمی لازم برای یک زندگی عسرت بار نباتی را پرداخت می کردند، امری که نشان می داد مرزها تا چه حد نازل هستند و کارگر زراعی چگونه مبدل به سرف در حوزه خود گردیده است. واقعیتی که بورژوازی با همه قوا سعی در استتار آن دارد. اما لایه ها و احزاب همین طبقه وقتی بسان درندگان بر سر تقسیم سهام سود، سرمایه، قدرت و مالکیت به جان هم می افتند، پرده ها را علیه یکدیگر بالا می زنند و گاه حتی اسرار جنایات هم

علیه کارگران را روی دایره می ریزند. گزارش روزنامه «مورنینگ کرونیکل» مهمترین ارگان لیبرالها از جمله همین پرده دری ها است و از این لحاظ قابل توجه است. مخبر روزنامه حاصل تحقیقات خود در مورد وضعیت دستمزد و مسکن کارگران 3 روستای متعلق به فارمداران آریستوکرات را انتشار داده است. فشرده گزارش را به صورت تیتروار پائین تر خواهیم آورد اما پیش از آن باید نکاتی را اشاره کنیم. الغای «قانون غله»، برای کشاورزی انگلیس یک دوره رونق طلائی را در پی آورد، روشهای جدید پرواربندی، سیستم های پیشرفته آبیاری، زهکشی وسیع مزارع، کشت مصنوعی علوفه، استفاده از دستگاههای مکانیکی پخش کود، شیوه های مطلوب تر کشت زمین های رسی، استفاده از ماشین بخر و همه گونه ماشین آلات، دستور کار صاحبان سرمایه شد. بازدهی زمین به سرعت بالا رفت، هزینه تولید به گونه ای چشمگیر پائین آمد، مزارع زیادی در هم ادغام گردید، سطح اراضی زیر کشت در خیلی از نواحی به سرعت بالا رفت. بارآور کار اجتماعی با شتاب سیر صعودی پیمود و از شمار کارگران کشاورزی کاسته شد. همه این حوادث به نفع سرمایه و فارمداران آریستوکرات سرمایه دار رخ داد، در همین راستا سودها نجومی گردید و انباشت به گونه کم سابقه ای طغیان کرد. بسیار مهم است بدانیم که گزارش خبرنگار «مورنینگ کرونیکل» درست در متن این شرائط، در دل این رونق رؤیائی سرمایه و بر ساحل دریای پرخروش سودهای نجومی سرمایه داران تهیه و منتشر گردیده است. گزارش فاش می سازد که:

«... در روستای نخست، کل دستمزد هفتگی خانواده های کارگری 4 نفری مرکب از دو بزرگسال و دو کودک با یک عضو شاغل، 8 شلینگ است که از این رقم یک و گاه دو شلینگ آن به صورت اجاره بهای محل سکونت کسر می شود. عایدی هفتگی سرانه افراد خانواده در بهترین حالت از یک شلینگ و 5 تا یک شلینگ و 9 پنی تجاوز نمی کند. دستمزد هفتگی خانواده های 8 نفری با 6 کودک از جمله یک کودک شاغل بالغ بر 10 شلینگ ثبت شده که 2 شلینگ آن به اجاره کومه مسکونی اختصاص دارد و عایدی سرانه هفتگی یک شلینگ است. در روستای دوم دستمزد خانواده های 8 نفری با 6 کودک 7 شلینگ و اگر یک کودک کار کند به 8 شلینگ می رسد که یک شلینگ صرف اجاره بها می شود و بالاخره در روستای سوم نیز وضع تقریباً بر همین منوال است. منابع و گزارش های دیگر در مورد سطح دستمزد، مسکن و بهداشت کارگران کشاورزی مؤید نکاتی هستند که بالاتر دیدیم. پروفیسور راجرز در متنی که به همین مناسبت منتشر کرده است تصریح می کند که زندگی این کارگران از اسلاف سرف قرن هجدهمی خود فاجعه بارتر است. اینها بسیار کمتر می خورند، بدتر می پوشند، محل سکونتشان دردناکتر است. همه چیزشان وخیم تر شده است. کمبود موسمی یا محلی کار نه تنها تأثیری در بالا بردن مزد آنها ندارد که موجب اجبار قهرآمیز زنان و کودکان به کار بیشتر می گردد. مرز سنی کودکان و زنان برای ورود به بازار کار مستمراً پائین می آید، این امر یعنی استثمار موحش شمار هر چه کثیرتر توده کارگر زراعی به نوبه خود اضافه جمعیتهای کارگری انبوه تر می زاید، حادثه ای که در دل سرمایه داران قند آب می کند زیرا می توانند با قساوت وصف ناپذیری دستمزدها را کاهش دهند. در شرق انگلیس، در استانهای لینکلن شایر، هانتینگدون شایر، کمبریج شایر، نوفوک، سافوک و ناتینگام شایر همین روند به پیدایش سیستم دسته های سیار انجامیده است. در بخش وسیعی از این استانها، اراضی ساحلی بر اثر پسرفت آب به جلگه های حاصلخیزی تبدیل شده است. اشرافیت زمیندار سیل سرمایه هایشان را به سوی این جلگه ها سرازیر و با استفاده از ماشین بخر و تخلیه آب هر روز حجم انباشت را عظیم تر از روز پیش می کنند. کارگرانی که در اینجا استثمار می شوند «دسته های سیار» نام دارند. اینها همه از دهات دوردست می آیند و صاحبان سرمایه با شکار و استثمار وحشیانه آنها خود را از کلبه سازی و بحث و گفتگو پیرامون محل سکونت کارگر به طور کامل خلاص کرده اند. دسته سیار متشکل از 10 تا 50 زن، دختر و پسر است. دختران و پسران 6 تا 13 سال دارند. هر دسته تحت کنترل و سیادت فردی کار می کند که خودش

یک کارگر کشاورزی است اما به لحاظ ناباب بودن و خصال زشت بسیار باب طبع سرمایه دار است. او دستمزدی بیشتر از سایر کارگران ندارد اما نقش مقاطعه کار را بازی می کند و اعضای گروه از او دستور می گیرند. هر ریال مزد بیشتر وی نسبت به سایر کارگران در گرو توحشی است که برای کشیدن کار بیشتر از گرده افراد دسته در کوتاه ترین زمان ممکن انجام می دهد، به بیان دیگر منحنی افت و خیز مزد وی تابعی است از خشونت او علیه همزنجیرانش و نقشی که از این طریق در افزایش سود سرمایه ایفاء می کند. زنان همراه با کودکان دختر و پسر شاق ترین کارها را انجام می دهند، شدت کارشان هلاکتبار است. هر روز برای رسیدن به مسلخی که محل کار نام دارد باید هشت و گاه یازده کیلومتر پیاده روی کنند. پس از پایان کار نیز باید همین راه را بپیمایند. رئیس دسته با چوبدست بلندی مسلح است، مردها را در میخانه می پردازد و رسم اوست که باید به اندازه کافی مست گردد و حین مستی دو زن سیه روز کارگر زیر بغل وی را بگیرند. با همین حال پیشاپیش سایرین سوی خانه راه می افتد، کودکان دختر و پسر در حالی که آوازهای شنیع و چندش آور می خوانند پشت سر وی راه می روند و همه آنچه را که باب طبع اوست انجام می دهند. حامله شدن دختران کم سن و سال در این مزارع امری عادی و ارمغان مدنیت بسیار درخشان سرمایه داری است!! رئیس دسته به رغم تمامی خصال سرمایه پسند و ضد کارگرش، چندان هم منفور کارگران به ویژه خردسالان کارگر نیست. زیرا در روزهایی که سرمایه دار صاحب مزرعه به دلیل تمام شدن کارهای زراعی، شروع به اخراج یکایک نفرین شدگان مورد استثمار خود می نماید، او برای اینکه خودش بیکار نماند راه می افتد، با سرمایه داران مالک مزارع دیگر تماس می گیرد، با آن ها قرارداد منعقد می کند، بیکارشدگان را به سلاخ خانه های جدید منتقل می نماید و در همان حال آنها را سپاسگزار دلال مظلومی خویش می سازد.

ناصر پایدار